سخن

دورهٔ ششم | آذر ماه ۱۳۳۴ | شمارهٔ دهم

شاعری

در وزن شعر فارسی

چه کار تازه‌ای می‌توان کرد؟

جستجو نشان شور و نشاط زندگیست. از راه کوبیده و هموار رفتن آسانست وخطر گمراهی درآن نیست. اما کار بزرگی بشمار نمی‌رود وافتخار بسیار ندارد. افتخار بهرهٔ کسانیست که خود را بخطرانداخته و راهی نویافته و دیگران را بدان راهبر شده‌اند. اما دراین جستجو همیشه کسانی کامیابند که از شیوهٔ کار آگاهی دارند. تاراه بین نباشی کی راهبر شوی!

اینکه جوانان صاحب‌ذوق و هنرپرست امروز شوق و دلبستگی بسیار به جستن شیوه‌های تازه نشان می‌دهند نشانهٔ شور و طلبی است که در هوای ادبیات امروز پدیدآمده است.

ادیبان از دیدن این کوشش وجستجو می‌رمند ومی‌رنجند و فغان بر می‌دارند که: «ای وای، پس قصیده چه‌می‌شود وبروز غزل چه می‌آید؟ اگر

شیوه‌های دیگری در شعرفارسی معمول‌شد وهمه‌پسندیدند باشاعران‌بزرك قدیم چه باید کرد؟ این جوانان می‌خواهند شیوهٔ بزرگان باستان‌را منسوخ ومتروك کنند وعظمت‌آثار شاعران پیشین را بدست بی‌اعتنائی و فراموشی بسپارند»

این ظاهر ایراد ایشان وبهانهٔ کارشان است. اصل مقصود حفظ‌آثـار گذشتگان نیست. درپی‌سود وزیان‌خویشند. می‌ترسند نوشته‌های خودایشان که پیروی وتقلید کار دیگرانست بی‌اعتبار شود.

اگرآن ایراد بهانهٔ این‌غرض نباشد می‌توان ایشان را دلداری داد و آسوده‌خاطر کرد که برای شعر عالی بزرگان‌قدیم هیچ‌خطری درپیش نیست. فردوسی وسعدی‌وحافظ ومولوی، وبزرگان دیگری که همشأن ایشانندهمواره مقام بلند خود را خواهند داشت واینکه من وشما شعر بگوئیم یا نگوئیم واز شیوهٔ ایشان پیروی بکنیم یا نکنیم تأثیری در قدر ومنزلتشان‌ندارد.

این نکته را همیشه باید بیاد داشت کـه مفهوم ترقی وتکامل‌در هنر با همین معانی در علم یکسان نیست. موضوع هر علمی حقیقت واحدی است و بنابراین دانشمندی که درپی دانشمند دیگرمی‌آید یا باید نظریهٔ او را بپذیرد ودر اصول پیرو او باشد یاآنکه نظریهٔ دیگری بیاورد، واگر رأی‌اوبارأی دانشمند پیشین یکسان نبود ونظریهٔ نو مورد قبول قـرارگرفت نظریهٔ سابق متروك ومنسوخ می‌شود ودیگر ارزش واعتبارنخواهد داشت.

امـا کار هنر کشف حقیقت نیست بلکه بیان معانی وحالاتی است. این حالات ومعانی بشمارهٔ افـراد بشر رنگارنك‌وگوناگون است وبیان‌آنها شیوه های‌متعدد دارد. بنابراین حاصل کار هیچ هنرمندی کار هنرمند دیگر را نقض نمی‌کند ومتروك ومنسوخ نمی‌سازد. درجهـان هنر صد هنرمند ممکن است بیك‌اندازه عزیز ومحترم ومورد قبول باشند اگرچه شیوهٔ کارشان با هم هیچ شبیه نباشد.

پس اگر شاعری شیوه‌ای‌نوپیش گرفت نباید پنداشت که شیوهٔ‌دیگران را ناپسند می‌شمارد ودرپی رد و نقض کار ایشانست‌و اگـر این شیوهٔ تازه را مردم پسندیدند وپذیرفتند باز برهان آن نیست که شیوه های پیشین را مردود دانسته ویکباره بدست فراموشی سپرده‌اند. نظامی در داستان سرائی‌شیوه‌ای پیش‌گرفت که با شیوهٔ فردوسی اختلاف فراوان داشت. هر دو سخنور استاد وچیره دستند. نه‌بلندی طبع فردوسی‌مانع آن‌شد که کار نظامی‌رونق‌بگیرد ونه رواج وانتشار سبك خاص وتازهٔ این‌شاعر از قدر وبهای کارآن استاد کهن چیزی کاست. دریك دوران هم گاهی‌سخنورانی‌بوده‌اند که‌شیوهٔ کـارشان‌باهم

یکسره مختلف بوده است . مولوی وسعدی باهم معاصر بودند اگرچه غزلهای ایشان بدو سبك مختلف وممتاز ازیکدیگر سروده شده است. شهرت و رواج کار هیچیك از این‌دو بزرگوار مانع انتشار وقبول کار آن‌دیگری نشد.

بنابراین بیم وهراس ادیبان‌ما ازاینکه شیوهٔ نوی بوجود بیاید واز ارزش واعتبار کار استادان کهن بکاهد بیهوده و بیجاست.

اما درعالم هنر، کار نو کردن شرایط ومقدماتی می‌خواهد که اگر فراهم نباشد همهٔ کوششی که دراین‌راه بکار میرود ضایع وباطل خواهدماند. برای هنرمند جوان همین کافی نیست که نام خود را «نو پرداز» بگذارد و مجموعه‌ای ازآثارخودرا که بادعوی وشتاب فراوان گردآورده است بچاپ بزند ودر مقدمهٔ آن مشتی دشنام و ناسزا بمخالفان خود که درست معلوم نیست کدام گروهند نثار کند وآنگاه خاطرجمع دارد که شاهکاری بوجودآورده وبرهرچه دیگران گفته ونوشته‌اند خط‌بطلان کشیده است.

البته ذوق وقریحه برای توفیق درهر کار هنری لازم است و من‌فرض میکنم که همهٔ جوانان‌ما که به‌شعروشاعری می‌پردازند ازاین‌موهبت بهرهٔ فراوان دارند . امااین‌مایهٔ کارست و کافی نیست. گیرم که من در فن‌خطابه نابغه باشم اگر زبان چینی ندانم چگونه بآن‌زبان سخن‌می‌رانم وازنبوغ خود چه سودی می‌برم ؟

آگاهی از رموزفن‌مقدمهٔ لازم‌هرابداع وابتکاری‌است. باید بدانیم‌چه می کنیم وازاین‌راه که می‌رویم بکجامی‌رسیم و گرنه جز گمراهی وسر گردانی ازتکاپوی خود بهره‌ای‌نخواهیم برد.

شیوه‌های نوی که دریك قرن اخیر درهمهٔ رشته‌های هنری پدیدآمده‌و رواج یافته همه برمقدمات دقیق علمی یافنی استوار بوده است. هرروش‌ومکتب تازه‌ای چه درنقاشی ، چه درموسیقی وچه‌در ادبیات نخست پیشوایانی داشته که اصول علمی کار رایافته وبدیگران آموخته‌اند، اگرچه بهترین‌نمونهٔ آن‌شیوه‌را همیشه خود ایشان‌بوجود نیاورده‌اند. ظهورشیوهٔ امپرسیونیسم در نقاشی‌مبتنی بر تحقیق بعضی از دانشمندان در بارهٔ روابط وتناسب رنگها بود. شاعران سمبولیست بتأثیر صوتهای ملفوظ در ذهن توجه‌فراوان‌داشتند وپیشوایان‌ایشان در این‌باب صاحب تحقیق ومطالعهٔ دقیق بودند. شیوهٔ سوررآلیسم درادبیات و نقاشی پس از کشفیات علمی‌فرویددر بارهٔ عالم ناهشیاری بوجودآمد .

این گونه امور که مربوط به‌فن است جنبهٔ علمی داردواز نیروی‌قریحه وقوت خیال دراینجا کاری‌ساخته نیست.

شاعران «نوپرداز» مامی‌خواهندوزنهای تازه ایجاد کنندومی‌پندارند

که همهٔ هنر شاعری باینجا ختم میشود و همینکه وزن تازه‌ای یافتند یا بخیال خود ابداع کردند آثارشان را همه «چون کاغذ زر» خواهند برد و نامشان بر صحیفه روزگار ثبت خواهدشد.

دراین باب من بحثی نمی کنم و می‌پندارم که گمان ایشان درست است اما سخن اینجاست که «وزن» یکی از صفات صوت است وصوت امری طبیعی است و امور طبیعی را با میزان علم باید سنجید و گرنه همهٔ کوششها بهدر می‌رود.

کسی که می‌خواهد وزن تازه‌ای ابداع کند نخست باید بداند که «وزن چیست» و «چندگونه‌است» و «از این انواع کدام‌یك یا چندنوع رادریك زبان بکار می‌توان برد» و «هریك از این انواع تاکجا مورد پسند وقبول اهل زبان واقع می‌شود.

این نکتهٔ آخرین را بخصوص باید دانست وبآن توجه کرد زیرا، چنانکه صاحب قابوس‌نامه گفته است، «شعر از بهرمردمان گویند نه‌از بهردل‌خویش» دوستان ما همهٔ این مقدمات‌را بکناری نهاده‌اند و گمان‌می کنندهمینقدر بس است که‌ادعا کنند وزنی نوساخته‌اند؛ واگر کسی پرسید که این وزن‌چیست وچگونه است وبرچه اصلی مبتنی است، اورا به کج‌طبعی وبی‌ذوقی متهم کنند.

از اینجاست که ما پنداشته‌ایم بحثی در بارهٔ «کارهای تازه‌ای که در وزن شعر فارسی می‌توان کرد» بی‌فایده نیست و شاید برای هنرمندان جوان راهبرو راهنمائی باشد و گمراهان را نیز، اگر گوش شنوائی داشته باشند، براه بیاورد.

پیش‌از این گفته‌ایم که وزن، بمعنی‌عام، «نظمی است که بحسب یکی‌از خواص صوت میان سلسله‌ای از اصوات بوجود بیاید».

درشعر با «صوت‌ملفوظ» سروکارداریم وواحدصوت ملفوظ «هجا»ست. ونسبت هجاها با یکدیگر ازجهت یکی ازصفات آنهاست که ازاینقرارست:

یکی کمیت یا امتداد هجاها، یعنی‌یك‌هجانسبت بهجای دیگر کمتر یا بیشتر امتداد بیابد. این‌نسبت چنانکه در مقالات پیش گفته‌ایم همانست که مبنای وزن شعرفارسی دراین‌هزارسالهٔ اخیرست. علت آنکه بنای شعرفارسی بر این صفت‌هجاها قرار گرفته جزاین نیست که درزبان‌فصیح وادبی ما کمیت‌هجاها ثابت ومشخص بوده است. اگرچنین‌نبود، یعنی اگر امتداد هجاها تغییرپذیر بود یا تفاوت امتداد آنهابایکدیگرمحسوس ومشخص‌نبود، این‌صفت مبنای‌وزن شعر قرارنمی گرفت چنانکه بهمین‌سبب در بعضی زبانهای‌دیگر (مثلادرزبان فرانسه) بنای وزن براین خصیصهٔ هجاها نیست.

صفت دیگری که بحسب آن ممکن است نظمی میان هجاها بوجود آورد شدت وضعف آنهاست. همهٔ هجاهائی که کلمه از آنها ترکیب می‌شود با یك درجه از شدت تلفظ نمی‌شوند بلکه ازاین‌حیث باهم اختلافی دارند. معمولا درهر کلمه یك هجا شدیدتر تلفظ می‌شود و آنرا هجای «تکیه‌دار» می‌توان خواند. در بعضی از زبانها این اختلاف درشدت ثابت وصریح است و باین‌سبب اساس وزن قرار می‌گیرد، مانند زبانهای انگلیسی و آلمانی وروسی.

درفارسی تفاوت شدت وضعف هجاها بارز و برجسته نیست و باین‌سبب وزن شعر بر آن مبتنی نشده است، و نمی‌شود این صفت را اساس وزن شعر فارسی قرارداد، و اگر شاعری، تنها بسائقهٔ نوجوئی، یا بتقلید زبانهای دیگر، بخواهد چنین کند رنجی بیهوده برده است، زیرا که این تفاوت آنقدر نیست که اهل زبان زود ادراك کنند و از ادراك چنین تناسبی لذت ببرند.

لاهوتی شاعر بتقلید ازشعرروسی کوشیده‌است که چنین وزنی درفارسی بوجود بیاورد ودرمقدمهٔ دیوانش که درمسکوچاپ شده‌است نوشته‌اند: «لاهوتی می کوشد از تجارب بی‌پایان هنری شاعران کبیر روس ... فیض بگیرد و آن تجارب را باسنن جلیل شعرفارسی درآمیزد وازآن سبکی پدیدآورد که با نیازمندیهای کنونی شعر فارسی توافق داشته باشد.»

اینکه هنرمندان کشوری «ازتجارب بی‌پایان» هنرمندان کشورهای دیگر «فیض بگیرند» بسیار کار خوبی است بشرط آنکه بفهمند که چه‌میکنند واین کار از روی علم ودقت انجام بگیرد ونتیجهٔ خوب داشته باشد. اما حاصل این کوشش لاهوتی اینست:

جوانی پرسید از پیری دانا
که ای‌دانش تومشکل گشا
شاگردان‌را پند استاد نیکوست
بگو، برادر بهترست یا دوست
پیرخردمند چنین پاسخ‌داد
که‌زندگانیست بهترین استاد
زندگی ثابت کرد بین بشر
که دوست ازبرادر بود بهتر...

من دراین عبارتها هیچگونه وزنی درنمی‌یابم که بزحمت فیض گرفتن ازتجارب بی‌پایان دیگران بیرزد. تنها چیزی که‌در آنهاهست همان قافیهٔ قدیمی خودماست که شاعرسخت باآن دست و گریبانست. اما «نیازمندیهای کنونی شعر فارسی» چیست که این‌شیوه با آن‌توافق دارد؟ این‌نکته راهم من ندانستم. اگر

شعر فارسی امروز نیازمند آنست که ناموزون باشد و با انحلال همهٔ قیود و دشواریهای شعر قدیم را هم حفظ کند نویسندهٔ عبارات بالا خوب موفق شده است. اما اگر لاهوتی خواسته است یك نوع وزن جدید ایجاد کند که گیرنده‌تر و پرشورتر ودل‌انگیزتر از وزنهای دیرین ومعمول باشد ازمن جزاین ساخته نیست که درغم ناکامی او شریك باشم.

سومین طریقی که بحسب آن می‌توان صوتهای ملفوظ را منظم کرد و ازآن وزنی بوجود آورد اینست که تنها شمارهٔ هجاها را منظور بداریم و از خواص وصفات دیگر آنها مانند امتداد وشدت چشم بپوشیم. در زبانهائی که تفاوت هجاها ازحیث آن دوصفت بارزو آشکار نیست ممکن است بنای وزن تنها برشمارهٔ هجاها قرار بگیرد، زیرا که دراین زبانها میان سلسله‌ای ازصوت های ملفوظ که عددشان متساوی باشد تناسب و تساوی وجوددارد، چنانکه درزبان فرانسه اساس وزن همینست. اما اگر کمیت یا کیفیت هجاها مختلف بود دیگر تساوی شماره برای ایجاداین تناسب ونظم کافی نیست. مثل این امر آنست که یك مشت فندق ویکمشت گردو رامخلوط کنیم وآنگاه فقط ازروی شماره آنهارا «فال‌فال» بچینیم، چنانکه مثلا یك «فال» شامل چهار گردو ودوفندق باشدو «فال» دیگرشامل پنج فندق ویك گردو. پیداست که چنین دسته‌هائی راباهم متساوی ومتناسب نمی‌توان شمرد.

مرحوم یحیی دولت‌آبادی برای تجربه خواسته بود شعر «هجائی» یعنی شعری که فقط برتناسب شمارهٔ هجاهامبتنی باشد درفارسی بسازد. حاصل تجربهٔ اواین بود:

صبحدم پیمانه شد ازخفتن لبریز
جام بیداری در کف کج دارومریز
نه خواب بودم نه بیدار
نه‌مست بودم نه هشیار...

می‌بینیم که این نتیجه‌هم چندان برجسته ودرخشان نیست. پس «دروزن شعرفارسی چه کارتازه‌ای می‌توان کرد؟»

نخست باید بدانیم که منظور ما از «کار تازه» چیست؟ می‌خواهیم اساس وزن شعررادیگر گون کنیم یابرهمین اساس که معمول است وزن های تازه‌ای بوجود بیاوریم؟ اگر نکتهٔ دوم مرادباشد، یعنی همین نوع وزن‌را که دراین دوهزارسالهٔ اخیرمعمول شعرفارسی بوده است بپذیریم وبخواهیم درآن تنوعی بوجود بیاوریم چندکارمی‌توان کرد. ازاین قرار:

۱ـ نظم‌های تازه‌ای میان هجاهای کوتاه و بلند پیدا کنیم که تا کنون بکار نرفته باشد. این کار را پس از اطلاع از همهٔ نظم هائی که در شعر فارسی تا امروز رایج بوده و نظمهائی که بجز آنهاست و بکار نرفته و ممکن است بکار برود و خوشایند باشد می‌توان کرد. بحث در این باب دراز است و خواننده اگر جویای حل این مسأله باشد ممکن است بکتاب «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» که من نوشته‌ام و بچاپ رسیده است رجوع کند و قسمتی از نکات لازم را از آن بیاموزد.

۲ـ تلفیق میان نظمهای مختلف که باهم تناسب و ارتباطی داشته باشند. این کار از نوع کاری است که از دیر باز کرده‌اند و آنرا مستزاد خوانده‌اند اما امکان تنوع و مجال استفاده از آن بیش از آنست که تا کنون دریافته و بکار برده‌اند. در هر مورد باقتضای مضمون و معنی شعر می‌توان از تلفیق مصراعها و بیتهای کوتاه و بلند و نظمهای متناسب قالبهای جدیدی برای شعر یافت که هم تازه و بدیع و هم برای بیان مقصود رساتر و مناسب تر از قالبهای معمول و عادی باشد

۳ـ اختیار و آزادی در اندازهٔ مصراعها یعنی در همهٔ شعر نظم خاصی را میان هجاهای بلند و کوتاه مراعات کنیم اما به مساوی بودن شمارهٔ هجاها در همهٔ مصراعها مقید نباشیم. باین طریق که مثلا این نظم را در قطعهٔ شعر اختیار کنیم.

(— ن — —)

آنگاه بحسب اقتضای معنی و آهنگ عبارت هر مصراع را از یک یا چند برابر این مجموعهٔ منظم ترکیب نمائیم. در شعر فارسی تا کنون همیشه مقید بوده‌اند که طول مصراعها متساوی باشد چنانکه در مثنوی و رباعی و قصیده و غزل و انواع دیگر هست، یا اگر همهٔ مصراعها متساوی نیست در عدم تساوی آنها نظم ثابتی وجود داشته باشد چنانکه در انواع مستزاد دیده می‌شود.

اما از چندی پیش بعضی از سخنوران اخیر این آزادی را برای خود قائل شده‌اند که در عدم تساوی مصراعها نظم ثابتی را مراعات نکنند، بلکه آن را تابع آهنگ ضمیر خویش یا تابع اقتضای معنی قرار دهند. نمونهٔ این شیوه شاید نخستین بار در مجلهٔ سخن منتشر شده باشد و بهرحال مثال آن اینست:

باز باران
با ترانه
با گهرهای فراوان
می‌خورد بر بام خانه

☆☆☆

من پشت شیشه تنها
ایستاده
در گذرها
جویها راه اوفتاده ...

گلچین گیلانی

بند اول این شعردر دومصراع اول شامل یك مجموعه باین نظم‌است (—س——) ودردومصراع دوم دومجموعه ازهمین نظم راشامل است.دربند دوم مصراعهای اول وچهارم شامل دومجموعه ومصراعهای دوم وسوم هـریك شامل یك مجموعه است. چنانکه می بینیم عدم تساوی مصراعها درهربند شامل ترتیب ثابت ومعینی نیست. اما نظم مجموعهٔ هجاها همیشه یکسان است.

اینها تغییراتی است که دروزنهای شعرفارسی می‌توان بوجودآوردبی آنکه اساس وزن دیگر گون شود. یعنی در همهٔ این احوال بنای وزن بـر همان امتداد یا کمیت هجاها قراردارد و تنها صورتهای ترکیبی هجاها تغییر می‌پذیرد.

امادرصورتی که‌بخواهیم بنای وزن رادیگر گون کنیم نخست بایددید که بجزامتداد چه صفت دیگری درهجاهای کلمات فارسی هست که آشکار و برجسته وقابل ادراك است‌وآن رامی‌توان جانشین امتدادقرارداد؟

پیش‌از ورود دراین بحث باید این نکته را بدانیم که تحول و تکامل طبیعی کـه در زبان فارسی رخ داده موجب شده است که میان زبان ادبی و زبان عادی محاوره اختلافی حاصل شود واین اختلاف از آن‌جهت که موضوع بحث ماست درتفاوت امتداد هجاهاست. باین‌معنی که، درتلفظ عادی فارسی زبانان، دیگر کمیت باامتداد هجاها باهم فرق آشکارو برجسته‌ای ندارد.ادراك این تفاوت برای مردم امروز محتاج آموختن و تمرین است زیرا که دیگـر در زبان طبیعی چنین فرقی نیست تاازروی طبع و بی احتیاج بآموختن آن را دریابند.

اما شدت صوت که در زبانهای ژرمنی و اسلا واساس وزنست نیز در فارسی چندان آشکار نیست تا بتواند جانشین کمیت شود و اساس وزن قرار بگیرد؛ وتساوی شمارهٔ هجاها درذهن فارسی زبان‌موجب احساس نظم وایجاد لذت نمی‌شود.

اماوزنی که درتلفظ عادی فارسی امروزطبیعی است وقابـل ادراك و

موجب لذت اهل زبانست همان است که درسرودها وتصنیفهای عامیانه بکار میرود . دراینگونه ترانه‌ها هجا کمیت ثابتی ندارد تابنای وزن بر آن باشد . بحسب آنکه ضرورت وزن چه اقتضا کند ممکن است یك هجا کوتاه یا بلند تلفظ شود وبحساب بیاید. آنچه ملاك ومأخذست ضرب خاصی است که‌دراجزاء کلام هست.

این‌ضرب، اگر بخواهیم آنرا ازجنبهٔ علمی مورد بحث قرار بدهیم ، عبارتست ازبرجستگی‌یکی ازهجاها درهر کلمه، وامتداد هجاهانیز تابع آنست این برجستگی نتیجهٔ ترکیبی ازشدت صوت وارتفاع یعنی زیری‌آنست . یعنی هجای برجسته‌هم شدیدتر وهم زیرتر ازهجاهای دیگرست . کمیت هجاتابع‌این برجستگی است یعنی‌هجاهای کوتاه برجسته مشخص تراز هجای بلندیست که برجستگی ندارد. مثال این‌نوع وزن رادرتصنیف ذیل می‌توان یافت :

دیشب که بارون اومد
یارم لب بون اومد
رفتم لبش ببوسم
نازك بودوخون اومد
خونش چکید توباغچه
درخت گل دراومد ...

امابکاربردن اینگونه وزن درشعرادبی فارسی مشکلات وموانعی‌دارد که باید درمقالهٔ دیگرمورد بحث قرار گیرد.

پرویز ناتل خانلری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی